

## • درآمد

علی اکبر رضازاده، فرهنگی بازنشسته و از دوستان دکتر پاک نژاد است که حالا بالای ۷۵ سال سن دارد. او در ابتدای این گفت و گو صحبتی کرد که بهترین دلیل برای خواندن این مصاحبه است: «از سال ۱۳۴۴ به عنوان معلم کار می کردم. در همین مسجدی که الان در آن حضور داریم به نام مسجد روضه محمدیه در کنار آرامگاه سومین شهید محراب، حاج آقای صدوقی، شرکت می کردم. شهید پاک نژاد هم که مطب شان در ۱۵۰ متری این مسجد بود، در نماز جماعت شرکت می کردند. من در سال ۱۳۴۵ با ایشان آشنا شدم و تا زمان شهادت در خدمت ایشان بودم، لذا با خصوصیات اخلاقی این شهید به خوبی آشنا بودم و هستم.» این مصاحبه در مسجدی در نزدیکی تربت پاک شهیدان یزد انجام شده است.



گفت و شنود شاهد یاران با علی اکبر رضازاده از دوستان شهید

# خدماتی که شهید پاک نژاد به انقلاب کرد...

ایشان همین عطف و مهربانی را نسبت به همشهریان شان و پیش از آن، به جوانان و نوجوانان داشتند. نقل می کنند که یکبار در نیمه شب، از کلابتری محله به دکتر اطلاع می دهند که ماشین شان به سرقت رفته، اما مأموران انتظامی ماشین و سارقان آن را گرفته اند.

وقتی دکتر به کلابتری می رود، می بیند که چند تا نوجوان در اتاق بازرسی نشسته اند. ایشان خیلی ناراحت می شوند که آن چند نوجوان در ابتدای زندگی شان، این کار را کرده اند و به خاطر این کار باید به زندان بروند. دکتر رو می کند به بازپرس ها و می گوید این ها سارق نیستند، فقط می خواسته اند یکبار با ماشین دور بزنند، تمرین کنند و بعد هم آن را پس بیاورند؛ آن ها را رها کنید. جوان ها با دیدن این صحنه خیلی شرمند و از کلابتری خارج می شوند.

احتمالا به همین دلیل هم بوده که دکتر از بیماری که وضع مالی خوبی نداشته اند، هزینه ای بابت حق ویزیت نمی گرفته اند.

همین طور است. اصلا یکی از عادات شهید پاک نژاد این بود که هر روز، نیم ساعت یا سه ربع قبل از نماز، به مسجد می آمد و پای همین ستون ها می نشست. افراد بی بضاعتی بودند که نمی توانستند به مطب دکتر بروند. شهید پاک نژاد، هر روز، یک یا دو تا از آن ها را معاینه می کرد و برای شان نسخه می نوشت. اگر متوجه می شد که آن بیماران، توان خرید دارو ندارند، در کنار نسخه، می نوشت: «داروخانه رازی». داروخانه با دیدن این جمله می دانست که نباید از بیمار پول بگیرد و هزینه نسخه ها به حساب دکتر است. آخر هر ماه

انجام دادند و به نظر من، بی نظیر بودن این کتاب ها به خاطر عنایت حضرت زهرا (س) است.

شما یکی از افرادی محسوب می شوید که رابطه نزدیکی با ایشان داشته اید، بارزترین خصوصیت اخلاقی شهید پاک نژاد چه بود؟

مهم ترین ویژگی اخلاقی شهید پاک نژاد، رفت و مهربانی ایشان بود. دکتر نه تنها به مستضعفان و جوانان، که به عموم مردم عنایت داشتند و حتی به حیوانات هم محبت می کردند. یکی از دوستانم



**یکی از عادات شهید پاک نژاد این بود که هر روز، نیم ساعت یا سه ربع قبل از نماز، به مسجد می آمد و پای همین ستون ها می نشست. افراد بی بضاعتی بودند که نمی توانستند به مطب دکتر بروند. شهید پاک نژاد، هر روز، یک یا دو تا از آن ها را معاینه می کرد و برای شان نسخه می نوشت.**

تعریف می کرد که یکبار به عیادت بیماری می رفته اند و قرار بوده سوار ماشین دکتر شوند که دکتر در ثانیه آخر منصرف می شوند که با ماشین خودشان بروند. موقعی که از معاینه بیمار برمی گشته اند، علت را از دکتر می پرسند و دکتر می گوید سوار ماشین خودش نشده، چون دیده بوده که گریه ای زیر ماشین خوابیده است و چون هوا گرم و آفتابی بوده دل شان نیامده بوده که گریه را بیدار کنند!

زمانی را که کتاب دکتر پاک نژاد منتشر شد، به یاد می آورید؟

دقیقا. این کتاب، مهم ترین سندی است که خط فکری شهید پاک نژاد را نشان می دهد و از هر نظر قابل توجه است. «اولین دانشگاه، آخرین پیامبر» چندین جلد بود. اولین جلد این کتاب، مظلوم گمشده در سقیفه نام داشت و دکتر بعد از انتشار، یک جلد از آن را به من هدیه دادند. من کتاب را به خانه آوردم و پسر من که در آن زمان کلاس دوم ابتدایی بود، همان شب، کتاب را برداشت و با صدای بلند آن را خواند. من که خیلی خسته بودم و می خواستم بخوابم، پسر من را دعوا و مجبورش کردم تا بخوابد. ما خوابیدیم، اما من آن شب در خواب دیدم که پسر من با صدای بلند دارد همان کتاب را می خواند. دوباره در خواب پسر من را داشتم دعوا می کردم که متوجه شدم، کنار حیاط، خانم بلند قامتی با حجاب و روبنده ایستاده اند و دارند گوش می کنند. وقتی بچه ام را دعوا می کردم، آن خانم به من پر خاش کرد که تو برو بخواب. بگذار تا بچه این کتاب را بخواند، ما داریم استفاده می کنیم. من در عالم خواب، حس کردم ایشان باید حضرت زهرا (س) باشند و ناراحت شدم که پسر من دعوا کردم.

فردای آن روز خدمت آقای پاک نژاد رسیدم و ماجرا را تعریف کردم. ایشان خیلی تحت تاثیر قرار گرفتند و گفتند بعد از نوشتن این کتاب، بسیار خسته شده بوده اند و نمی خواسته اند باقی جلد های کتاب را بنویسند، ولی بسا توجه به این خواب و عنایت حضرت فاطمه زهرا (س)، نگارش جلد های بعدی آن را ادامه می دهند و این کار را هم



تشخیص داده که ایشان به‌خاطر وجود غده کوچک و درد شدیدی که در کتف داشته، باید از کتفش نمونه‌برداری شود و آن را به تهران بفرستند. همکارم از این جریان خیلی ناراحت بود، چون فکر می‌کرد که به غیر از سرطان، بیماری دیگری به نمونه‌برداری نیاز ندارد. من به او پیشنهاد کردم که دکتر پاک‌نژاد هم او را معاینه کند. به ایشان که مراجعه کردیم، گفتند من معاینه نمی‌کنم، چون نیازی به این کار نیست و نمونه‌برداری هم لازم ندارد. بعد به‌طور مفصل برای دوستم توضیح داد که بدن، جاهای مشخصی دارد که سرطان در آن ظاهر می‌شود و بخش‌هایی از بدن هم هست که سرطان در آن‌ها اصلاً و ابداً بروز پیدا نمی‌کند، از جمله کتف که محل بروز سرطان نیست. این جوان و خانواده‌اش

که به شدت ناراحت بودند، خوشحال شدند و خیال‌شان راحت شد. حالا هم این شخص زنده و در کمال سلامت است و یک دبیرستان غیرانتفاعی در یزد را مدیریت می‌کند.

#### فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی دکتر پاک‌نژاد در چه شکل و به چه کیفیتی بود؟

دکتر ضمن طبابت، کارهای فرهنگی هم انجام می‌داد و این را به جرات می‌توانم بگویم که هر کسی که در استان درمی‌ماند، به مطب دکتر پاک‌نژاد مراجعه می‌کرد. یادم است در آن زمان‌ها افراد مستضعفی بودند که برای ۵۰۰ تومان پول، مجبور بودند به رباخواران مراجعه کنند. خانمی بود که از یک بازاری پول قرض گرفته و بعد از دو سال با این که ۵۰۰ تومان را پرداخت کرده بود،

که می‌شد، داروخانه حساب‌ها را می‌آورد و پول داروی آن افراد را از دکتر می‌گرفت. شهید پاک‌نژاد حتی به این هم بسنده نمی‌کرد، گاهی می‌شد که علاوه بر حساب کردن هزینه نسخه، به بیماران پول هم می‌داد! باز هم یکی از دوستانم نقل می‌کرد که یک‌بار آخر شب بوده که داشته چراغ مطب دکتر را درست می‌کرده است، بیماری به دکتر مراجعه می‌کند، اما دکتر به اندازه کافی پول نداشته تا به

**هر روز، نیم ساعت یا سه ربع قبل از نماز، به مسجد می‌آمد و پای همین ستون‌ها می‌نشست. افراد بی‌بضاعتی بودند که نمی‌توانستند به مطب دکتر بروند. شهید پاک‌نژاد، هر روز، یک یا دو تا از آن‌ها را معاینه می‌کرد و برای‌شان نسخه می‌نوشت.**

ولی هنوز بدهی داشت. این خانم به خدمت شهید صدوقی می‌رود و از ایشان کمک می‌خواهد. حاج آقای صدوقی تصمیم می‌گیرند صندوق تعاونی حضرت ولی عصر (عج) را که الان هم فعال است، تأسیس کنند. بعد از مدتی، این صندوق با حمایت و پیگیری‌های شهیدان صدوقی و پاک‌نژاد و چند نفر دیگر راه‌اندازی شد و اولین وام هم به همان خانم داده شد.

البته این دو شهید، خدمات فرهنگی دیگری هم انجام دادند؛ از جمله تأسیس مدارس غیرانتفاعی در شهر یزد. دکتر پاک‌نژاد و حاج آقای صدوقی با نام گروه فرهنگی علوی، دبیرستان و دبستان دخترانه و پسرانه‌ای تأسیس کردند: مدارس مثل دبیرستان رسولیان که پسرانه بود. دبستان دخترانه تفضلی مال جامعه تعلیمات اسلامی که رئوف مدیر آن بود و دبستان رضایی که ابتدایی و راهنمایی بود، جزو مراکز آموزشی‌ای بودند که به همت دکتر پاک‌نژاد و شهید صدوقی فعالیت کردند.

#### ضمن این که مبارزه با بهائیت هم جزو کارهای فرهنگی ایشان محسوب می‌شده است.

بله، به اضافه این که دکتر و آیت‌الله صدوقی، بعد از این که بهائیان را مسلمان می‌کردند، تنهای‌شان نمی‌گذاشتند. مثلاً از جمله کارهایی که من شخصاً در آن‌ها نقش داشتم، این بود که وسائل مورد نیاز ازدواج چند دختر بهائی را که مسلمان شده بودند، با کمک شهید پاک‌نژاد فراهم کردیم. دکتر برای این کار آدرس مغازه‌ای در بازار را می‌دادند و جهیزیه‌شان درست می‌شد. وقتی برای تهیه جهیزیه دومین دختر به دکتر مراجعه کردم، ایشان آدرس همان مغازه‌ای را به من دادند که برای اولین دختر مسلمان‌شده به آن‌جا رفته بودم. من به دکتر گفتم هفته قبل به این مغازه رفتم. دکتر جمله‌ای به من گفتند که نظرم عوض شد. شهید پاک‌نژاد گفتند تو که برای خودت پول نمی‌خواهی، برای دیگران و برای رضای خدا داری این کار را می‌کنی، پس اگر هر روز هم به سراغ آدم‌های خیر بروی، ایرادی ندارد. به این ترتیب، ما دختران مسلمان زیادی را به کمک بازاری‌ها روانه خانه شوهر کردیم و بازاری‌ها هم با کمال میل به ما کمک می‌کردند. ■

بیمار بدهد. به همین دلیل هم رو می‌کند به راوی و از او پول می‌گیرد. درواقع، روحیه یاری‌گرانه دکتر آن قدر بالا بود که وقتی ایشان به نمایندگی مجلس انتخاب شدند، افراد فقیر یزد، ضمن این که خوشحال شده بودند، ناراحت هم بودند، چون فکر می‌کردند دیگر کسی نیست که به آن‌ها کمک کند. **شهید پاک‌نژاد، در پزشکی و به لحاظ کار حرفه‌ای چه‌طور بودند؟**

اتفاقاً من یک‌بار شاهد تشخیص درست ایشان در مسائل پزشکی بودم. سال ۱۳۵۰ بود که یکی از همکارانم در مدرسه، خیلی ناراحت و گرفته بود. وقتی علت را پرسیدم، متوجه شدم یک پزشک

